

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 2, Spring 2022, 29-55
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.36708.2262

A Critical Review of the Book ***“Views on Economic Psychology”***

S.M. Reza Amiri Tehrani*

Abstract

This article aims at reviewing Tamaddon’s idea about economic psychology, which is presented in his book titled as *"Views on Economic Psychology"*. Firstly, the role of psychologism in the history of science and its relevance to philosophy, humanities, and social sciences is introduced. This is to say that, psychologism in Britain, utilitarianism, psychologism in Germany and the Austrian school of economics are reviewed. British psychologism which believes in universal scientific laws abstracted from experiences in order to explain human behavior, is crystallized in methodological individualism and rationalism. German psychologism in its historical approach is to understand and describe human behavior. The Austrian school of economics is somewhere between these two schools of psychologism, meaning that while it recognizes social and cultural entities, it is also indebted to methodological individualism. John Maynard Keynes introduces the concept of animal spirit and shows its impacts on individual behaviors and suggests the economic psychology of a society of individuals based on conventions. Secondly, the economic psychologism ideal of Tamaddon and its relevance to philosophical

* Assistant Professor of Philosophy of Science and Technology, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, amiri@ihcs.ac.ir /amiritehrani@hotmail.com

Date received: 10/12/2021, Date of acceptance: 03/04/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

and economic thoughts, especially to that of John Maynard Keynes' attitude is surveyed. This article is based on descriptive and analytical methodology.

Keywords: Psychologism in Britain, Psychologism in Germany, Methodological Individualism, Utilitarian Economics, Economic Psychology of Austrian School of economics, Economic Psychology of John Maynard Keynes.



نقد کتاب نظری به روان‌شناسی اقتصادی

سید محمدرضا امیری طهرانی*

چکیده

هدف این نوشتار نقد کتاب نظری به روان‌شناسی اقتصادی برگرفته از درسنامه دکتر محمدحسین تمدن جهرمی است. در بخش مقاله نخست، تاریخچه روان‌شناسی گرایي در تاریخ علم مدرن و ارتباط آن با فلسفه و علوم انسانی و اجتماعی بررسی می‌شود. بدین منظور روان‌شناسی گرایي در بریتانیا، مطلوبیت گرایي، روان‌شناسی گرایي در آلمان، مکتب اتریش و سرانجام دیدگاه جان مینارد کینز معرفی می‌گردد. روان‌شناسی گرایي در بریتانیا قائل به قوانین جهانشمولی بود که از تجربه انتزاع گردیده و درصدد توضیح رفتار فردی بود که با فردگرایي روش شناختی در هیئت مطلوبیت گرایي و اصل عقلانیت ظاهر شد. اما روان‌شناسی گرایي در آلمان با رویکردی تاریخی در پی فهم هرمنوتیکی از رفتار انسان و توصیف آن بود. مکتب اتریش تلاش کرد که راه میانه‌ای بییابد و با وجود اذعان به اعیان فرهنگی و اجتماعی، همچنان در کمند فردگرایي روش شناختی باقی ماند. کینز با تأکید بر روحيات حیوانی در فرض رفتار عقلایی انسان تردید کرد و روان‌شناسی جامعه مبتنی بر عرف را پیش نهاد. در بخش دوم، ابتدا ایده روان‌شناسی اقتصادی تمدن بررسی می‌شود و سپس نسبت آن با اندیشه فیلسوفان و اقتصاددانان پیشین بویژه دیدگاه جان مینارد کینز در این باره نقد و گزارش می‌گردد. این مقاله سراسر از روش توصیفی و تحلیلی بهره می‌جوید.

* استادیار، فلسفه علم و فناوری، عضو هیئت علمی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، amiri@ihcs.ac.ir / amiritehrani@hotmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۴



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: روان‌شناسی‌گرایی در بریتانیا، روان‌شناسی‌گرایی در آلمان، فردگرایی روش‌شناختی، علم اقتصاد مطلوبیت‌گرا، روان‌شناسی‌گرایی مکتب اقتصادی اتریش، روان‌شناسی اقتصادی جان مینارد کینز.

۱. مقدمه

قرن نوزدهم با این ویژگی شناخته می‌شود که عهد رها شدن علوم انسانی متنوع از قید فلسفه و طبقه‌بندی شدن آن‌ها در شماری از نظام‌های علمی بود که برسر قلمرو خاص خود در نزاع بودند. بویژه، رابطه روان‌شناسی از یک سو با فلسفه و از سوی دیگر با علوم انسانی، بسیار مورد توجه بود، و به‌طور نزدیک با موضوع فردگرایی در برابر جمع‌گرایی در هم تنیده بود. از آن جا که روان‌شناسی علم افراد انسان است، طبیعی است که فردگرایی روش‌شناختی به شکل یک استلزام یا پیشنهاد درآید مبنی بر این که علوم انسانی باید بر روان‌شناسی مبتنی باشند. بدین ترتیب فردگرایی به عنوان یک اصل روش‌شناختی یا برنامه پژوهش علمی، نخستین بار در قرن نوزدهم در روان‌شناسی ظاهر شد (Udehn, 2001, 41).

درباره مفهوم روان‌شناسی‌گرایی (psychologism) توافق اندکی وجود دارد. در این جا به معنای شکلی از فروکاهش (reductionism) (تقلیل) است یعنی این که دیگر نظریه‌ها یا نظام‌ها به آن قابل تقلیل اند یا دست کم بطور شدیدی به نوعی از روان‌شناسی وابسته‌اند (Udehn, 2001, 41-42).

روان‌شناسی‌گرایی به مثابه رهیافتی به فلسفه و از آن جمله فلسفه اجتماعی به قدمت فردگرایی است. روان‌شناسی با عنایت به تنوع آن، نظریه‌ای درباره وضعیت‌های ذهنی و رفتار موجودات بشری است. ذاتاً همه نظریه‌های فردگرایانه درباره جامعه، بر دیدگاه‌هایی روان‌شناختی از طبیعت انسان استوار هستند. در عمل تنها یک دیدگاه درباره طبیعت انسان، بر تاریخ فردگرایی سیطره داشته است: دیدگاهی که انسان را به عنوان موجودی عقلایی و خودخواه معرفی می‌کند. این نظریه در واقع ترکیبی از دو دیدگاه درباره طبیعت انسان است: ترکیب نگرش ارسطو درباره انسان به مثابه حیوان عقلایی و لذت‌گرایی اپیکوری. این دیدگاه درباره طبیعت انسان، مبنای روان‌شناختی نظریه قرارداد اجتماعی بود. این دیدگاه سرانجام تعدیل شد و انسان اقتصادی نام گرفت.

نظریه روان‌شناختی دیگری که از اهمیت قابل توجهی در تاریخ اندیشه اجتماعی برخوردار است، باور دارد که عقاید ما از تداعی ایده‌ها (association of ideas) نتیجه می‌شوند. این نظریه، باور غالب تجربه‌گرایان بریتانیا و بویژه بخش مهمی از نظریه معرفت دیوید هیوم را تشکیل می‌داد. مبسوط‌ترین نسخه روان‌شناسی تداعی‌گرایی در اثر جیمز میل (James Mill) با عنوان *تحلیل پدیده‌های ذهن انسان* (۱۸۲۹) آمده است.

این دو نظریه روان‌شناختی یا دو دیدگاه درباره طبیعت انسان، هم‌چنان مطرح‌اند و بخشی از تاریخ فردگرایی روش‌شناختی را تشکیل می‌دهند؛ اولی بخشی از علم اقتصاد و سرانجام نظریه انتخاب عقلایی در همه علوم اجتماعی شده است؛ و دومی بخشی از روان‌شناسی‌گرایی جان استوارت میل (John Stuart Mill)، جان مینارد کینز و طلایه‌داران روان‌شناسی رفتارگرا و اقتصاد رفتاری است (Udehn, 2001, 42).

روان‌شناسی‌گرایی در این جا عمدتاً به مثابه آموزه‌ای مطرح می‌شود که معتقد است مبانی علوم اجتماعی را باید در روان‌شناسی پیدا کرد. این نسخه از روان‌شناسی‌گرایی را می‌توان به مثابه نخستین شکل از اصول فردگرایی روش‌شناختی در علوم اجتماعی به‌شمار آورد. مبدأ این نوع فردگرایی روش‌شناختی بریتانیا بود و نخستین علم اجتماعی که مقهور آن شد، علم اقتصاد. در نیمه دوم قرن نوزدهم، مرکز روان‌شناسی‌گرایی به آلمان منتقل شد، که سرانجام آثار خود را بر علوم انسانی و اجتماعی برجای گذاشت.

ایده‌ای که در این نوشتار در صدد نقد آن هستیم انعکاس روان‌شناسی‌گرایی در علم اقتصاد از دیدگاه دکتر محمدحسین تمدن جهرمی است که برای نخستین بار در مبحث چهارم کتاب *گفتارهایی در زمینه‌های روش‌های علوم، اقتصاد، حقوق عمومی و فلسفه طبیعت* (۱۳۹۹) با عنوان *روان‌شناسی اقتصادی و سپس در کتابی با همین عنوان برگرفته از درس‌نامه ایشان در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰* به چاپ رسیده است (۱۴۰۰).

کتاب نظری به روان‌شناسی اقتصادی به اهتمام ابوالفضل پاسبانی صومعه، از سوی انتشارات صومعه باقی در ۱۴۵ صفحه و قطع رقعی انتشار یافته است. کتاب شامل یک پیش‌گفتار و ۶ فصل است که فصل اول کلیات و فصل آخر پیوسته‌ها را دربردارد. عنوان ۴ فصل اصلی کتاب چنین است؛ نکاتی از تاریخ روان‌شناسی اقتصادی، مکاتب و روش‌های جدید در روان‌شناسی اقتصادی، رفتار درباره مصرف، رفتار درباره پس‌انداز و خرج. ایده و ایستار تمدن درباره روان‌شناسی اقتصادی در فصل دوم و سوم آمده است که پیش از این

نیز در کتاب *گفتارهای* (۱۳۹۹) او چاپ شده بود. در واقع افزوده این کتاب تنها دو فصل درباره رفتار مصرف‌کننده و پس‌اندازکننده است.

نقطه قوت کتاب از نظر شکلی طرح جلد آن است که با طیف رنگی مشکی تا اخرایمی و طرحی نمادین از سر انسان با چرخ‌دنده‌هایی در جایگاه مغز آن، بر آن است که مفهوم ایده روان‌شناسی اقتصادی را تداعی کند. اما به نظر می‌رسد که این طرح بیش از آن که نشانی از روان‌شناسی اقتصادی باشد، ناظر به روان‌شناسی صنعتی است. البته منحنی‌ها و نمودارهای ستونی در جدول پس‌زمینه جلد تا حدودی مفهوم اقتصاد را می‌رساند. صفحه‌آرایی کتاب چنگی به دل نمی‌زند. حاشیه نسبتاً زیاد صفحه‌ها، فاصله بیش از حد سطرها، اندازه بزرگتر حروف و استفاده از قلم ترفیک برای زیرعنوان فصل‌ها از جاذبه گرافیکی کتاب کاسته است. افزون بر این، فهرست به خوبی تنظیم نشده است. برای بازشناسی زیرفصل‌ها گاهی از حروف ابجد و گاهی از ارقام استفاده شده است که زینده بود یکدست شود. همین شیوه در ذیل زیرفصل‌ها نیز تکرار شده که طبقه‌بندی رقومی شایسته‌تر است.

درس‌نامه روان‌شناسی اقتصادی گرچه به شکل کتاب تجدید چاپ شده است، اما کارکرد کتاب را ندارد. چون از انسجام لازم برخوردار نیست و باوجود این که موضوع روان‌شناسی در هر ۴ فصل کتاب مشترک است، اما ارتباطی تحلیلی میان آن‌ها وجود ندارد. مباحث به طور پراکنده بررسی شده و از پیوستگی در سیر اندیشه اقتصادی برخوردار نیست. عدم انسجام مطالب و گسستگی مباحث در فقدان هرگونه نتیجه‌گیری و حتی جمع‌بندی در کتاب نمایان است. مقتضی بود که در پاورقی‌های فرجه و پرمایه به جیران این کاستی‌ها اهتمام می‌شد.

باتوجه به کاستی‌های یادشده، حال برای نشان‌دادن جایگاه موضوع روان‌شناسی اقتصادی، تاریخچه روان‌شناسی‌گرایی در سیر اندیشه فلسفی و اجتماعی بررسی و نسبت دیدگاه تمدن نسبت به مکاتب روان‌شناسی اقتصادی نقد می‌شود.

۲. روان‌شناسی‌گرایی در بریتانیا

در قرن نوزدهم، روان‌شناسی در بریتانیا در مرکز مناقشات علمی قرار داشت، هم میان اخلاق‌دانان و هم میان دانشمندان علوم اجتماعی. غالب فیلسوفان اجتماعی بریتانیا

معتقد بودند که یک طبیعت انسانی جهان‌شمول، ثابت و فرازمانی و فرامکانی وجود دارد. مسئله تنها پیدا کردن این طبیعت جهان‌شمول انسان بود.

۱.۲ جان استوارت میل

از جان استوارت میل غالباً به عنوان نماینده روان‌شناسی‌گرایی در فلسفه و علوم اجتماعی یاد می‌شود. بنابر دیدگاه او قوانین اجتماعی می‌توانند یا باید به قوانین روان‌شناختی تقلیل یابند. میل به عنوان یک فیلسوف، عمیقاً در سنت تجربه‌گرایی بریتانیا ریشه داشت. میل مانند لاک، برکلی و هیوم معتقد بود که معرفت غیر بدیهی بر استقرای تجربه‌حسی استوار است. او هم‌چون تمام تجربه‌گرایان، واقع‌گرایی مفهومی (conceptual realism) را رد می‌کرد. او همراه با لاک وجود ایده‌های انتزاعی (abstract ideas) را می‌پذیرفت که از این‌رو می‌توان او را یک مفهوم‌گرا (conceptualist) نامید. او مدافع روان‌شناسی تداعی‌گرایی (associationist psychology) بود و سه نوع قانون را در علوم اجتماعی بازشناسی کرد: (۱) قوانین ذهن، (۲) قوانین شکل‌گیری شخصیت، و (۳) قوانین جامعه.

قوانین ذهن بطور قطع روان‌شناختی هستند و به علم روان‌شناسی تعلق دارند. عمده‌ترین مثال چنین قوانینی، قوانین تداعی‌گرایی است که توسط جیمز میل معرفی شد. از آن‌جا که هیچ ایده فطری وجود ندارد، همه باورها نتیجه تداعی ایده‌ها هستند (Mill, 1974, 849-60). قوانین شکل‌گیری شخصیت به علم عادت‌شناسی (ethology) (see Udehn, 2001, 45) تعلق دارد که نوآوری شخص میل در علوم اجتماعی تلقی می‌شود. ماده موضوع عادت‌شناسی، راهی است که از طریق آن موجودات انسانی جامعه پذیر می‌شوند و آموزش می‌بینند تا به یک عضو جامعه تبدیل شوند. قوانین شکل‌گیری شخصیت، قوانینی اشتقاقی هستند که به قوانین ذهن و محیط‌های مشخص بستگی دارند (Udehn, 2001, 45-46).

و نهایتاً قوانین جامعه را می‌توان به قوانین معیت (هم‌بودی) (coexistence) و قوانین توالی (succession) تقسیم کرد. مسئله عمده علوم اجتماعی، یافتن قوانینی است که براساس آن‌ها هر وضعیت جامعه وضعیتی را تولید می‌کند که در پی آن می‌آید و جای آن را می‌گیرد. طبق نظر میل همه قوانین مربوط به وضعیت‌های اجتماعی باید به زبان قوانین روان‌شناختی توضیح داده شوند (Udehn, 2001, 46). طبق نظر میل قوانین اجتماعی فقط

قوانین یا تعمیم‌های تجربی هستند. بدین ترتیب آنها باید بواسطه قوانین علی ذهن یا شکل‌گیری شخصیت که نهایتاً به آن‌ها وابسته اند، توضیح داده شوند. از این رو همه قوانین علی در علوم اجتماعی، قوانینی روان‌شناختی درباره طبیعت انسان هستند. بطور دقیق‌تر این بیان، یک توجیه متافیزیکی یا هستی‌شناختی برای فردگرایی روش‌شناختی است (Udehn, 2001, 48).

فلسفه علوم اجتماعی میل، تأثیر شگرفی بر علوم انسانی اولیه به جای گذاشت. حتی آنانی که با دیدگاه‌های او اشتراک نداشتند، مانند ویلهلم دیلتای (Wilhelm Dilthey)، دیدگاه خاص خود را در تقابل با اثبات‌گرایی میل و کنت توسعه دادند. علمای مکتب اتریش آثار میل را مطالعه کردند و احتمالاً تا حدودی از روان‌شناسی‌گرایی او تأثیر پذیرفتند. هم‌چنین می‌توان همانندی‌هایی میان روان‌شناسی‌گرایی میل، علم اقتصاد مطلوبیت‌گرا و جست‌وجوی مبانی خرد (microfoundations) که اخیراً توسط بسیاری از روان‌شناسان توسعه یافته است، پیدا کرد (Udehn, 2001, 49).

۲.۲ علم اقتصاد مطلوبیت‌گرا

علم اقتصاد بطور مشخص از سال ۱۸۷۱ فردگرا شد که استنلی جونز (Stanley Jevons) و کارل منگر (Carl Menger) انقلاب نهایی‌گرایی را همراه با لئون والراس (Leon Walras) (۱۸۷۴) بپاکردند. ایده علم اقتصاد متحول شده این بود که تصمیم‌های اقتصادی درباره این‌که چه چیزی خریداری شود، نه به مطلوبیت کل بلکه به مطلوبیت نهایی آن برای مصرف‌کننده بستگی دارد. بخش مهم این انقلاب انتقال از یک تئوری ارزش عینی (Objective theory of value) به یک تئوری ارزش ذهنی (subjective) بود. پیامد این انتقال، تغییر جهت تئوری اقتصادی از نگرانی درباره مسائل تولید و توزیع به سوی دل‌مشغولی منحصر بفرد به مصرف بود. همه پدیده‌های بازار در آخرین لحظه به عنوان نتیجه ارزش‌گذاری ذهنی و روان‌شناختی مصرف‌کننده و انتخاب کالاها توضیح داده می‌شود (Udehn, 2001, 40-50).

جونز اولین کسی بود که علم اقتصاد را بر بنیاد مطلوبیت‌گرایی بنا کرد و نظریه خود را به مثابه مکانیک مطلوبیت و نفع شخصی توصیف کرد. او مطلوبیت‌گرایی را از بتام گرفت ولی آن را از یک نظریه اخلاقی به یک نظریه توضیحی درباره رفتار انسانی تبدیل کرد.

اج ورت (Francis Y. Edgeworth) کار جونز را در تبیین اصل خشنودی بتام دنبال می‌کند، ولی دو نسخه متفاوت از این اصل را بازشناسی می‌کند: یکی اخلاقی و دیگری اقتصادی. او اولی را مطلوبیت‌گرا و دومی را خودگرایانه (egoistic) نامید. به نظر اج ورت، قلمرو علم اقتصاد به حداکثر سازی مطلوبیت ناشی از نفع شخصی محدود می‌شود. در جمله‌ای مشهور می‌گوید که نخستین اصل علم اقتصاد این است که هر عاملی تنها با نفع شخصی انگیزه‌مند می‌شود (Edgeworth, 1967:16 See Udehn, 2001).

سیچ ویک (Henry Sidgwick) نظر متفاوتی داشت. او از لذت‌گرایی عام (universal hedonism) یا مطلوبیت‌گرایی به مثابه یک نظریه اخلاقی دفاع می‌کرد، ولی برخلاف اج ورت لذت‌گرایی خودگرایانه را نمی‌پذیرفت. هسته اخلاق و آداب متعارف را خیرخواهی می‌دانست و انگیزه اقتصادی را به نفع شخصی محدود نمی‌کرد. گرچه ممکن است از نفع شخصی به عنوان یک فرض ساده‌ساز برای اهداف علم اقتصاد استفاده شود، اما سیچ ویک حتی این استفاده از لذت‌گرایی روان‌شناختی را نیز رد می‌کرد. (Udehn, 2001, 52).

فیلیپ ویکستید (Wicksteed) کمتر به مطلوبیت‌گرایی متعهد بود، و از برخی جهت‌ها به مکتب اتریش نزدیک‌تر از نهایی‌گرایی بریتانیا بود. او از ایده انسان اقتصادی انتقاد داشت که قائل است انسان بر اساس یک انگیزه اقتصادی خاص کنش می‌کند. علم اقتصاد اصولاً بر پایه فرض انگیزه خاص بنا نشده است، بلکه بر اساس رابطه اقتصادی مشخص و غیرشخصی استوار است که نا-دیگرگرایی (non-tuism) نامیده می‌شود. برای اهداف علم اقتصاد هیچ نیازی نیست که فرض کنیم افراد در پی نفع شخصی هستند. آنان ممکن است به خوبی از روی نوع دوستی و خیرخواهی عمل کنند. ویکستید البته می‌داند که روابط اقتصادی در روابط اجتماعی از انواع مختلف نهفته است، اما برای اهداف علم اقتصاد از فرض ساده‌ساز روابط اقتصادی منعزل دفاع می‌کند (Wicksteed, 1933:174 See Udehn, 2001).

تأکید ویکستید بر روابط اقتصادی و اجتماعی و به طور کلی روابط فردی به جای انگیزه با دیدگاه مکتب آلمان سازگارتر از مکتب مطلوبیت‌گرایی است. آموزه‌های محدودنکردن انگیزه‌های روانی به نفع شخصی، پرهیز از تعیین ماهیت انگیزه‌های اقتصادی

و تأکید بر ذهنی بودن و روان‌شناختی بودن آن‌ها، هم‌چنین پذیرش پیچیدگی روابط انسانی فراتر از آموزه‌های مکتب بریتانیا است و به مواضع مکتب آلمان گرایش دارد.

ویکستید هم‌چون جان نویل کینز استدلال می‌کند که علم اقتصاد، اصول روان‌شناختی را به عنوان نقطه شروع خود برمی‌گزیند نه این که آن‌ها را موضوع تحقیقات خود قرار دهد. اما قوانین علم اقتصاد سرانجام روان‌شناختی هستند و ممکن است استدلال شود که اقتصاد سیاسی بطرز گسترده و رایج روان‌شناسی کاربردی است، از این رو اقتصاددان باید از آغاز تا انجام بداند که با پدیده‌های روان‌شناختی سروکار دارد و در این مسیر باید با ملاحظات روان‌شناختی راهنمایی شود (Wicksteed, 1933:766-7 174 See Udehn, 2001). این رویکرد به دیدگاه دیلتای شباهت دارد که روان‌شناسی را شالوده علوم انسانی می‌داند.

آلفرد مارشال کمتر از دیگر اقتصاددانان نئوکلاسیک به درگیر شدن در انتزاع و تجرید تمایل داشت و تأکید می‌کرد که علم اقتصاد با مردان و زنان واقعی به عنوان اعضای جامعه سروکار دارد و نه با انسان اقتصادی انتزاعی که در انزوای پر زرق و برق خود بسر می‌برد (Marshall, 1920:12-23 174 See Udehn, 2001). مارشال بیش از دیگر اقتصاددانان نئوکلاسیک به مکتب اقتصاد تاریخی آلمان و جامعه‌شناسی اظهار علاقه کرد و سعی نمود از برخی ایده‌های آن استفاده کند. یک نشانه آشکار نفوذ این مکتب این است که مارشال دیدگاه ارتدوکس درباره طبیعت ثابت انسان را رد کرد (Marshall, 1920:3ff, 622, 630f 174 See Udehn, 2001). نشانه دیگر این است که مارشال نظریه خود را کل‌گرا (holistic) یا اندام‌وارانگار (organicist) و نه فردگرایانه می‌پنداشت (Marshall, 1920: 20f, 637 174 See Udehn, 2001). نگاه مارشال و جان مینارد کینز به جامعه به عنوان اندام‌واره و این که علم اقتصاد با رفتار مردان و زنان واقعی و نه انسان اقتصادی انتزاعی سروکار داد، بسیار به هم نزدیک است. چه بسا این اشتراک نظر در اندام‌ورگی جامعه ریشه در اندیشه منگر و مکتب اتریش در این باره داشته باشد.

رابطه علم اقتصاد و روان‌شناسی همیشه محل نزاع بوده است. در حالی که غالب اقتصاددانان انکار می‌کنند که علم اقتصاد چیزی از روان‌شناسی می‌آموزد، اما مخالفان نظر دیگری دارند. یودن معتقد است که می‌توان میان نسخه‌های تنک‌مایه و پرمایه روان‌شناسی‌گرایی فرق گذاشت. روان‌شناسی‌گرایی تنک‌مایه، حداقلی است و از فرض‌های بسیار ساده روان‌شناختی سود می‌جوید، مانند انسان اقتصادی. روان‌شناسی‌گرایی پرمایه

ازسوی دیگر، از دانش تفصیلی درباره‌ انگیزه ها و دلایل موجودات بشری بهره می‌برد. یک منبع مهم این دانش پیچیده قطعا علم روان‌شناسی است که در آلمان به مثابه بنیاد علوم انسانی و اجتماعی معرفی شد. (Udehn, 2001, 57-58).

۳. روان‌شناسی گرایی در آلمان

در قرن نوزدهم، تفکر درباره فرد و جامعه در آلمان زیر سلطه تاریخی گرایی بود. شاید این امر تناقض گونه باشد که علم روان‌شناسی نخستین بار در چنین زمینه فکری پدیدار شود، و شکل یک علم طبیعی و نه انسانی بخود بگیرد. البته این کار بدون نزاع اتفاق نیافتاد. علم طبیعی و تجربی روان‌شناسی از ابتدا با مقاومت شدیدی روبرو شد، و سرانجام شکافی میان روان‌شناسی تجربی و توضیحی از یک سو، و روان‌شناسی پدیدارشناختی و توصیفی ازسوی دیگر بوجود آمد. روان‌شناسی پدیدارشناختی به مثابه بنیادی تلقی می‌شود که همه علوم انسانی بر آن استوار است (Udehn, 2001: 58).

نخستین اثر در این زمینه از آن ویلهلم وونت بود. او در مرحله نخست کار خود، در موضوع های مربوط به منطق و علوم انسانی پیرو جان استوارت میل و روان‌شناسی تداعی‌گرایی جیمز بود. وونت معتقد است که روان‌شناسی فردی مبنای همه علوم انسانی است (Wundt, 1883: 572 See Udehn, 2001). علوم انسانی از امور واقعی منفرد، نوعی، و طبیعی بهره می‌برد، اما برای توضیح آن‌ها از قوانین روان‌شناختی استفاده می‌کند، به این دلیل که تنها قوانین روان‌شناختی، علی هستند. وونت هم‌چون سایر دانشمندان آلمانی کمتر تحت تأثیر دستاوردهای علم اقتصاد انتزاعی-استنتاجی قرار می‌گیرد، و برای هرمنوتیک و فن تفسیر در علوم انسانی اهمیت قائل است (Udehn, 2001: 61). وونت موضعی میانه داشت و در واقع هم‌چون پلی میان مکتب روان‌شناسی گرایی بریتانیا و آلمان عمل کرد. در حالی که در روان‌شناسی گرایی فردی با مکتب بریتانیا موضعی مشابه داشت، در علم انتزاعی-استنتاجی با آن اختلاف نظر داشت.

۱.۳ ویلهلم دیلتای

روان‌شناسی جدید با مقاومت‌هایی از سوی تاریخ‌دانان و علمای اجتماعی و بیش از همه فیلسوفان روبرو شد. متعارف‌ترین واکنش از سوی فیلسوفان، انکار هر گونه وابستگی فلسفه به روان‌شناسی یا هر شاخه علمی دیگر بود. برخی از فیلسوفان به هر حال وابستگی فلسفه به روان‌شناسی را پذیرفتند، اما نه به روان‌شناسی تجربی. نمونه بارز این گونه واکنش، ویلهلم دیلتای (Wilhelm Dilthey) بود که قصد داشت برای علوم انسانی، شالوده‌ای جدید در هیأت روان‌شناسی توصیفی (descriptive) فراهم کند که از روان‌شناسی توضیحی (explanative) روان‌شناسان حرفه‌ای متمایز باشد (Udehn, 2001, 68).

نخستین تلاش مهم دیلتای برای وضع مبانی جدید برای علوم انسانی در اثر او با عنوان *مقدمه‌ای بر علوم انسانی* (۱۸۸۳) ظاهر شد که تا حدودی به مثابه پاسخی به کارهای کنت و میل بود. آموزه اصلی دیلتای در تقابل با طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی این است که فرقی بنیادین میان علوم طبیعی و انسانی وجود دارد. در حالی که علوم طبیعی با واقعیت بیرونی سروکار دارد که تنها بواسطه تجربه قابل حصول است، علوم انسانی به خود تجربه درونی می‌پردازد. از آنجا که ما به تجربه درونی، دسترسی مستقیم داریم، علوم انسانی از نظر معرفت‌شناسی نسبت به علوم طبیعی ترجیح دارند. یکی از پیامدهای این آموزه این است که روش‌های این علوم نیز باید دیگر تفاوت دارد و در علوم انسانی روش "تفهم" نقش مهمی بازی می‌کند (Dilthey, 1989:88, 158 See Udehn, 2001).

مهم‌ترین ایده دیلتای این بود که باید شالوده جدیدی را در هیأت روان‌شناسی برای علوم انسانی فراهم کرد. دیلتای در تقابل با طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی پذیرفته شده در مکتب بریتانیا که بر فردگرایی روش‌شناختی و اتمیسم و قوانین طبیعی تأکید دارد، فردگرایی افراطی و قانون طبیعی را نفی می‌کند که نقطه عزیمت آن، فرد منعزل یا انتزاعی است. شالوده جدید علوم انسانی این است که افراد با یکدیگر کنش می‌کنند: واحدهایی که در کلیت‌های پیچیده تاریخ و جامعه بطرز شگفت‌انگیزی با یکدیگر کنش می‌کنند، افراد هستند؛ یعنی کل‌های روحانی-جسمانی که هر یک از آنان با همه دیگران متفاوت است، و هر یک به تنهایی جهانی را تأسیس می‌کند، زیرا که جهان‌بازنمایی‌های (representations) یک چنین فردی در جای دیگری وجود ندارد. این کنش متقابل،

مکانیکی نیست هم‌چون مورد اقتصاد نئوکلاسیک، بلکه اجتماعی است و برای دیلتای به مفهوم سمبلیک و معناداری می‌باشد.

پیامد این نوع نگرش به جامعه به مثابه کنش‌های معنادار متقابل میان افراد، این است که هر فرد فقط در متن نظام‌های هم‌کنشی قابل فهم است. فرد عنصری است در کنش‌های متقابل جامعه و نقطه تلاقی نظام‌های متنوع این هم‌کنشی‌ها، که به تأثیرات آن جامعه با قصدهای آگاهانه و کنش‌ها، واکنش نشان می‌دهد (Udehn, 2001: 89 See Dilthey, 1989). طبق نظر دیلتای، در برابر نظر هایک که رسالت علوم انسانی را مطالعه نتایج قصدناشده کنش‌های انسان می‌داند، علوم انسانی با کنش‌های از روی قصد موجودات انسانی سروکار دارند. او یادآور می‌شود که قصدها یا انگیزه‌ها با دیگر علت‌ها تفاوت دارند، اما منکر نمی‌شود که آنها علت هستند. در این نکته او موضع مشابهی با ماکس وبر دارد (Udehn, 2001: 69).

هم‌کنشی افراد در تاریخ به مطرح شدن سه موضوع می‌انجامد که علوم انسانی باید آن‌ها را مطالعه کند: سازمان خارجی جامعه؛ نظام‌های فرهنگی درون آن؛ و افراد مردم. دیلتای این سازمان‌های خارجی را نتیجه کنش معنادار و اجتماعی افراد می‌داند، حال آنکه هایک از سرآمدان مکتب اتریش، سازمان‌ها و ساختارها را از نتایج قصدناشده کنش‌های فردی تلقی می‌کند. علوم که به مطالعه این موضوعات اختصاص یافته‌اند باید مفاهیمی را که دیلتای مرتبه دوم می‌نامد، معرفی کنند و نظریه‌هایی که از این رهگذر حاصل می‌شوند نسبت به روان‌شناسی فردی، نظریه‌های مرتبه دوم هستند (Dilthey, 1989: 92, 96 See Udehn, 2001). مراد دیلتای از مفاهیم مرتبه دوم، همه مفاهیمی است که در علوم انسانی ساخته و پرداخته می‌شوند، هم‌چون کار، ارزش، قیمت، وضعیت، نقش و مانند این‌ها. تردیدی نیست که مفاهیم و نظریه‌های مرتبه دوم که توسط علوم انسانی مرتبه دوم، هم‌چون زبان‌شناسی، اقتصاد و قوم‌شناسی استفاده می‌شود، تا جایی از معنا برخوردار است که به واقعیت‌های روانی درباره تجربه زندگی افراد بازگردد (Dilthey, 1989: 129 See Udehn, 2001).

تا این جا روشن شد که دیلتای شالوده تمام علوم انسانی را روان‌شناسی می‌داند و این روان‌شناسی را توصیفی می‌نامد و آن را از روان‌شناسی توضیحی میل و وونت متمایز می‌کند. نخستین ویژگی روان‌شناسی توضیحی این است که همانند علوم طبیعی

به دنبال توضیح علمی زندگی روانی به کمک مجموعه‌ای از قوانین فرضیه‌ای (hypothetical laws) است. بر عکس در علوم انسانی، زنجیره حیات روحی (زندگی روانی) اصالتاً یک واقعیت بنیادی و ابتدایی را تشکیل می‌دهد. ما طبیعت را توضیح می‌دهیم در حالی که زندگی روانی را فهم می‌کنیم. ویژگی دوم روان‌شناسی توضیحی این است که برساختی (constructive) یا ترکیبی (synthetic) است. به عبارت دیگر که اغلب برای توصیف روان‌شناسی تداعی‌گر بریتانیا استفاده می‌شود، می‌توان آن را اتمیستیک نامید. روان‌شناسی توصیفی در تقابلی آشکار با روان‌شناسی توضیحی، کلی‌گراست. زندگی همه‌جا تنها بصورت یک زنجیره یا کل سازگار وجود دارد (Dilthey, 1977:28 See Udehn, 2001). روند زندگی روانی اصالتاً و قبل از هر چیز، از ابتدایی‌ترین تا عالی‌ترین صورت‌ها، یک واحد است. زندگی روانی از عناصر تشکیل نشده است؛ زندگی روانی نه مرکب است و نه حاصل از تعامل اتم‌های احساسی و نفسانی است: زندگی روانی اصالتاً و همیشه یک واحد جامع است (Dilthey, 1977:92 See Udehn, 2001).

۴. مکتب اتریش

روش‌شناسی جدید اتریشی، که قیمت‌های بازار را به کنش‌های افراد مربوط ساخت، به‌عنوان فردگرایی روش‌شناختی معروف شد. قیمت‌های بازار، و همچنین همه دیگر پدیده‌های اقتصادی، بدون هر گونه ابهامی بر تصمیم‌ها، ترجیحات، و ارزش‌های ذهنی افراد مبتنی هستند (Greaves, 1996:2 See Udehn, 2001). مهمترین آموزه کارل منگر (Karl Menger) این بود که ارزش و قیمت یک کالای اقتصادی نه بواسطه میزان کاری که برای تولید آن صرف می‌شود، و نه حتی با هزینه کل تولید آن، بلکه با ارزش‌گذاری ذهنی افراد اقتصادگر تعیین می‌شود. منگر در برابر مکتب روان‌شناسی‌گرایی آلمان که با انتزاع و قیاس میانه‌ای نداشت، از یک علم اقتصاد نظری مانند اقتصاد کلاسیک دفاع می‌کرد که به کمک انتزاع و قیاس پیش می‌رفت. نخست، انسان اقتصادی عقلایی و خودخواه از موجودات بشری مشاهده‌پذیر انتزاع گردید. و دوم، بازار شامل روابط مبادله‌ای خالص از جامعه‌ای که در آن نهفته بود، انتزاع شد. قوانینی که بر جهان علم اقتصاد نظری حاکم است از همان شرایط قوانین دقیق طبیعی برخوردار است (Udehn, 2001, 88). آموزه دوم منگر به روشنی حاکی از پیروی مکتب اتریش از طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی بود.

منگر وجود کل‌های اجتماعی یکپارچه را انکار نمی‌کند. اما وجود کل‌های اندام‌واره امری نیست که به طور پیشینی مفروض گرفته شود، بلکه چیزی است که باید توسط تحقیق درک شود، و حتی کل‌های یگانه نیز به یک تحلیل اتمیستی دقیق تن می‌دهند. اقرار به وجود شماری از پدیده‌های اجتماعی به مثابه اندام‌واره به هیچ روی با خاستگاه فهم دقیق اتمیستی از آن‌ها در تناقض نیست (Menger, 1963:141, see Udehn, 2001, 91) زیرا اندام‌واره‌هایی (ارگانسیم‌هایی) وجود دارند که رفته‌رفته رشد یافته‌اند، به این معنا که نتیجه‌گیرارادی کنش‌های بسیاری از مردم‌اند. برخلاف مکتب آلمان که سازمان خارجی را نتیجه کنش‌های اجتماعی قصد شده می‌داند، مکتب اتریش ساختارهای اجتماعی را حاصل نتایج قصدناشده کنش‌های فردی می‌بیند.

از نظر منگر و هایک (Hayek)، شناخته شده‌ترین نمونه یک اندام‌واره یا نظم خودجوش، بازار است. قیمت‌ها و دیگر پدیده‌های اقتصادی همگی نتایج غیرارادی کنش اقتصادی شمار بسیاری از افراد است، و بدین روی درخور تحلیل اتمیستی می‌باشد. فریدریش فون هایک برخلاف منگر که قوانین حاکم بر جهان اجتماعی را هم چون جهان طبیعی می‌دانست، معتقد است که انسان‌ها موجوداتی اجتماعی و فرهنگی هستند، و در برابر خصلت عینی پدیده‌های طبیعی، بر ماهیت ذهنی کنش‌های بشری تأکید می‌کند. هدف او توجه یک روش‌شناسی ذهنیت‌گرا به کمک استدلال‌های معرفت‌شناختی است. به این منظور چنین استدلال می‌کند که شناخت جامعه، شناخت درباره‌ی باورهای افراد آن است (Udehn: 2001, 115).

رویکرد فردگرایی روش‌شناختی منگر به منازعه‌ی روش‌ها میان اقتصاددانان آلمانی و اتریشی دامن زد. منگر به علم اقتصاد نظری انتزاعی و قیاسی باور داشت، درحالی که اشمولر که رهبر مکتب اقتصادی تاریخی در آلمان بود، علم اقتصاد را به مثابه یک علم تاریخی درک می‌کرد که به واسطه استقرا از واقعیت تاریخی مشاهده‌پذیر و انضمامی پیش می‌رود، بدین منظور که به قوانین پدیده‌های اقتصادی دست یابد. از این دیدگاه فروض علم اقتصاد نظری همگی ساخته‌هایی ذهنی و خطا هستند. مهم‌ترین تفاوت این است که منگر از یک روش اتمیستی دفاع می‌کند که بر افراد متمرکز است، درحالی که شمولر یک رهیافت کل‌گرا پیشنهاد می‌کند که بر نهادهای اجتماعی متمرکز دارد. تردید و

مناقشه اقتصاددانان در ذهنیت یا عینیت علم اقتصاد، بازتاب پیچیدگی روابط اجتماعی است که در اندیشه جان مینارد کینز آشکارا به چشم می‌خورد.

۵. روان‌شناسی اقتصادی کینز

این امر پذیرفته شده است که روش‌شناسی کینز بر بنیاد فلسفه او در رساله درباره احتمالات (Treatise on Probability) استوار است. بهره‌گیری کینز از پلورالیسم برای ارائه انحای مختلف استدلال‌ها؛ آگاهی او از اهمیت متقاعدسازی، تحفظ او در استفاده از فرمالیسم ریاضیاتی (هم‌چون مارشال و دانشمندان مکتب روان‌شناسی‌گرایی آلمان مانند دیلتای)، ارجاع او به روان‌شناسی و عرف اجتماعی به مثابه عنصرهای ضروری رفتار، همگی حاصل فهم او از جهان واقعی و اجتماعی به مثابه جهانی پیچیده و متکامل است که از برون دادن چیزی به شیوه علم قطعی ناتوان است. این نگاه کینز درباره پیچیدگی جهان واقعی و نفی علم جهان‌شمول و قطعی برخلاف ساده‌سازی انتزاعی و قیاسی مکتب روان‌شناسی‌گرایی بریتانیا، با آموزه‌های مکتب روان‌شناسی آلمان تشابه دارد. از این گذشته، نظر به این که جهان واقعی اجتماعی اندام وار و باز است، ضروری و شدنی است که برای ساختن نظریه‌های مشخص، به تقریب مشروط (provisional closure) در بخش‌هایی از سیستم متوسل شد (Runde, 2003, 204).

دور شدن کینز از فرمالیسم ریاضیاتی و برگزیدن رویکرد تقریب مشروط ناشی از نوع نگاه او به حقیقت است. کینز حقیقت را به روش افقی و نه عمودی می‌نگرد. تفکر هنگامی عمودی حرکت می‌کند که در تلاش برای فهم چیزی، اصول موضوعه‌ها (axioms)، نهایی‌ها (ultimates) تعاریف، ذاتیات و مقولات تصنعی را می‌سازد که از آن‌ها نتایج منطقی را استنتاج کند. اما اگر تفکر نزدیک به هستی (existence) باقی بماند و بینش (insights) در زمینه‌های مختلف را به کارگیرد که پرسش پیش رو را توضیح دهد، به تفکر افقی اهتمام کرده است. اگر بخواهیم کینز را درک کنیم، باید از روش افقی استفاده کنیم. کتاب نظریه عمومی او از علم اقتصاد فراتر می‌رود و روان‌شناسی‌ای که استفاده می‌کند کاملاً در قلمرو تجربه آشنا، مشترک و متعارف (واژگانی که مکرراً از سوی کینز به کار می‌رود) قرار دارد (Mini, 1994, 6). برخلاف دیدگاه مطوبیت‌گرایی و اقتصاد نئوکلاسیک که دستگاهی انتزاعی

و اصل موضوعی را باور دارد، کینز همانند مکتب روان‌شناسی‌گرایی آلمان به مشاهده استقرایی تجربه‌های آشنا و متعارف افراد معتقد است.

کینز بشدت بر این نکته تأکید می‌کند که علم اقتصاد یک علم اخلاقی است. «پیش از این یادآور شده‌ام که علم اقتصاد با درون‌نگری و ارزش‌ها سروکار دارد. می‌خواهم اضافه کنم که با انگیزه‌ها، انتظارات، و نااطمینانی‌های روان‌شناختی (psychological uncertainties) نیز سروکار دارد» (Skidelsky, 2015, 30). مفاهیم درون‌نگری، ارزش، انگیزه و انتظارات که از نوع تجربه درونی و روانی افراد است به رویکرد تاریخی روان‌شناسی‌گرایی آلمان نزدیک است. از نظر کینز علم اقتصاد، هم‌چون سایر علوم اجتماعی، در تحلیل نهایی به تبیین مسائل واقعی انسانی می‌پردازد (گرجی، ۱۳۹۰، ۲۲۹)

مسئله کینز قیاس مورد علاقه منطق‌دانان سنتی نیست که با یک کلی دل‌خواه مانند اصل حیوان حداکثرکننده آغاز و سپس از آن استنتاج می‌کنند. مسئله کینز ذات نیست، بلکه هستی و خود زندگی است. قطعاً جهان انسان‌هاست که کینز تلاش می‌کند با آنها سروکار داشته باشد، و این جهان را به سختی می‌توان عقلانی نامید به این معنی که الف و ب همیشه به یک نحو مرتبط باشند، در عمل، الف و ب ای وجود ندارد؛ به معنای رویدادهای تکرار شونده‌ای که از همه جهات یکسان باشند. کینز برخلاف مطلوبیت‌گرایی و مکتب اتریش و هم‌ساز با مکتب روان‌شناسی‌گرایی آلمان، نه با کلی‌های انتزاعی بلکه با واقعیت‌های خاص سروکار دارد. این رویدادها عقلانی نیستند؛ به این معنا که تکرارپذیر و تابع قوانین کلی باشند (Mini, 1994, 43).

با وجود وجه تشابه دیدگاه روان‌شناختی کینز با مکتب آلمان، ایستار او در اختیارکردن رویکرد توضیحی و نه توصیفی از آن متمایز می‌شود. سهم عمده کینز در روش علم اقتصاد، تأکید او بر امور روان‌شناختی در توضیح رویدادها و روابط است (Mini, 1994, 48) نخستین گام در تحقق این بی‌شش که حقیقت، روان‌شناختی است، رهاکردن ادعاهای ریاضیاتی است (Mini, 1994, 32). کینز همانند اگزیستانسیالیست‌ها معتقد است که حقیقت یک کلی انتزاعی نیست، بلکه ذهنی است. تأکید کینز بر قدرت شهود ناظر به این امر است؛ آن چه که همه ما را یکسان می‌سازد، خرد ریاضیاتی نیست، بلکه ترکیبی از انگیزه‌هاست که نزد کینز منبع شهود به شمار می‌رود (Mini, 1994, 218). هم‌روندهای فلسفی جدید

مانند آگزیستانسیالیسم و هم روان‌شناسی شخص‌کینز دست به دست هم داد که او را از واری اصول استنتاج قیاسی به استقرا رهنمون شود، به ویژه به عرصه گسترده استدلال‌های غیرمنتج (non-conclusive) و تردیدآمیز هم چون احتمالات که حقیقتی را ادعا می‌کند، اما داعیه قطعیت ندارد (Mini, 1994, 34).

از نظر کینز ساختارهای اجتماعی که ما از آنها تجربیات مستقل داریم به طور عمده ارگانیک هستند نه ذره‌وار، و این موضوع در عمل سبب می‌شود که نتوانیم صرفاً به استنتاجات آماری و منطق صوری اتکا داشته باشیم (طیب‌نیا، ۱۳۹۲، ۱۷۱). در باور به اندام‌وارگی جامعه، کینز با مارشال و منگر هم نظر است. اما منگر برخلاف کینز میان اندام‌وارگی و ذره‌وارگی تنافری نمی‌بیند. چه آن که منگر نهادها و ساختارهای اجتماعی را نتایج قصدناشده کنش‌های افراد در یک نگاه ذره‌وار به جامعه می‌داند.

رهیافت جدید اقتصاد کینز ارجاع به چیزی است که هم‌اکنون علم اقتصاد رفتاری نامیده می‌شود. اقتصاد رفتاری از منابع جدیدی از مشاهده هم چون آزمایش‌ها برای بازسازی این که انسان‌ها در عمل چگونه در شرایط متفاوت رفتار می‌کنند، استفاده می‌کند. برای نمونه، جرج آکرلوف (George Akerlof) و رابرت شیلر (Robert Shiller) از روش‌های علم اقتصاد رفتاری برای تحقق‌انگاره کینز درباره روحیات حیوانی استفاده کرده‌اند؛ یعنی این رانه که کاری انجام دادن بهتر از انجام ندادن است. آنان این انگاره را به چالش کشیده‌اند که مردم به طور کامل عقلانی هستند، و مسیر دیگری به سوی نتیجه‌گیری‌های کینزی گشوده‌اند (Backhouse, 2011, 156).

تعبیر روحیات حیوانی متعلق به سنت نقد حسابگری و قصدمندی است که کینز از رساله‌ای درباره احتمالات آغاز کرد و در سراسر آثار کوچک و بزرگاش ساری و جاری است. کینز در تأکید بر کیفیت‌های فرا-عقلانی خود به روند عمده‌ای در اندیشه فلسفی تکیه می‌کند که از قرن نوزدهم با شوپنهاور، نیچه و کی‌پرکارد آغاز می‌شود و در قرن بیستم با فروید، برگسون و پارتو ادامه می‌یابد و همه چیز از ادبیات، هنر، فرهنگ و اخلاقیات گرفته تا زندگی هر روزه به جز فلسفه آکادمیک و علم اقتصاد کلاسیک را تحت تأثیر قرار داده است. روحیات حیوانی برابر نهاد اقتصادی شور جنسی فروید است که همان کارکرد را دارد (Mini, 1994, 230).

کینز، انسان را هم چون فروید می‌نگرد؛ اندکی عقلانیت - نه چندان مرتبط در تعیین کنش - بر روی پشته‌ای از عواطف، ترس‌ها، فریب‌ها و تظاهرها. بر اساس این زیربنا می‌توان خوش‌بینی خودجوش، جاه‌طلبی، آزمندی، روحیات حیوانی و همه ویژگی‌های مثبتی که ما را به کنش تشویق می‌کند، می‌توان یافت. (Mini, 1994, 182). کینز بار دیگر تعادل میان دو خصلت انسان یعنی عقلانیت و ماهیت حیوانی را برقرار می‌کند. در عمل، هنگامی که نیمه عقلانی در کنار نیمه حیوانی قرار می‌گیرد، از نظر کینز اولی یک سربراست؛ اگر روحیات حیوانی کم فروغ شود و خوش‌بینی خودجوش به سستی گراید، و ما را به عهده‌انتظارات (expectations) ریاضیاتی واگذار کند، کسب و کار ناپدید و مردار خواهد شد (Mini, 1994, 178). کینز انسان اقتصادی و محاسبات عقلانی را کنار گذاشت و انسان مدرن و اگزیستانسیال را جایگزین آن کرد که به طور عمده با غرایز، روحیات حیوانی و خوش‌بینی به کنش و اداری می‌شود (Mini, 1994, 181)؛ کنشی که با دل‌انگیزه‌مند می‌شود تا عقل (Mini, 1994, 229).

کینز در تبیین جایگاه و نسبت روان‌شناسی و اقتصاد، گفته است که اگر مجبور باشم باردیگری زندگی کنم، باید آن را به روان‌شناسی اختصاص دهم. زیرا علم اقتصاد بیش‌تر با زندگی روزگدر و بسیار کم با ایده‌آل‌ها سروکار دارد (Skidelsky, 2015, 495). و اگر در نوشتارهای کینز نیک بنگریم هر صفحه‌ای از آن‌ها مملو از بینش‌های روان‌شناختی است، هم از نظر استدلال‌ها و هم مشاهدات (Mini, 1994, 2).

جوانب روان‌شناختی مبانی اقتصاد کینز بر این دلالت دارد که این برداشت که او رفتار اقتصادی را عقلایی تلقی می‌کند، خطا است (Runde, 2003, 143). از دیدگاه کینز نتیجه‌گیری‌ها باید به طور عمده بر مشاهدات بالفعل و روان‌شناسی بازار و کسب و کار مبتنی باشد (Skidelsky, 2015, 231). نکته کینز این است که اقتصاد با درون‌نگری و ارزش‌ها، هم‌چنین با انگیزه‌ها، انتظارات، و نااطمینانی‌های روان‌شناختی سروکار دارد (Skidelsky, 2010, 147). با توجه به باور کینز به اندام‌وارگی جامعه و تنافر آن با ذره‌وارگی، روان‌شناسی را به جامعه و نهادهای اجتماعی هم‌چون بازار و کسب و کار نسبت می‌دهد. از سوی دیگر به دلیل نفی روش قیاسی و انتزاعی انسان عقلایی، قائل به مشاهده رفتار انسان واقعی است که متأثر از درون‌نگری‌ها، ارزش‌ها، انگیزه‌ها و انتظارات روان‌شناختی

فردی می‌باشد. کینز برای برون‌رفت از این ناسازنمای خودساخته میان اندام‌وارگی جامعه و ذروه‌وارگی افراد، به مفهوم عرف یا سنت متعارف متوسل می‌شود.

کینز در تلاش برای گذار از روان‌شناسی بی‌همتای یک شهود فردی به یک روان‌شناسی عمومی، چنین استدلال می‌کند که با آگاهی یافتن از این که قضاوت شخصی ما بی‌ارزش است، کوشش می‌کنیم از قضاوت باقی جهان که شاید آگاه‌تر باشند، پیروی کنیم. یعنی، ما تلاش می‌کنیم که خود را با رفتار میانگین اکثریت تطبیق دهیم. روان‌شناسی جامعه‌ای از افراد که هریک تلاش می‌کند از دیگری تقلید کند به چیزی می‌انجامد که می‌توان یک قضاوت متعارف (conventional) یا عرف نامید (Runde, 2003, 179).

علاقه کینز به عرف (conventions) نهایتاً برای این است که توضیح دهد چگونه عرف در راستای شکل‌دادن به تمایلات و گرایش‌های روان‌شناختی افراد مختلف در ارتباط با یک‌دیگر عمل می‌کند، یا این که عرف چگونه به درجه‌ای که تمایلات و گرایش‌های روان‌شناختی میان افراد مختلف عمل می‌کند، مرتبط می‌شود (Runde, 2003, 193). نکته کینز این است که به علت نبود اطلاعات و عدم قطعیت عام درباره آینده، کارآفرینان نمی‌توانند به انتظاراتی عقلایی از آینده دست یابند که تصمیم‌های سرمایه‌گذاری آنان را تعیین کند. در نتیجه، انتظارات آنان بطور گسترده‌ای عرفی است و از این رو دچار امواجی از خوش‌بینی و بدبینی است. ارزیابی عرفی حاصل روان‌شناسی توده‌وار (mass psychology) شمار زیادی از افراد ناآگاه است (Skidelsky, 2015, 235). پس از بررسی تاریخیچه روان‌شناسی‌گرایی و تحول و دگرگونی‌های این مفهوم، به نقد ایده و دیدگاه استاد دکتر تمدن درباره روان‌شناسی اقتصادی می‌پردازیم.

۶. ایده روان‌شناسی اقتصادی تمدن

تمدن یادآور می‌شود که اقتصاددانان قرن ۱۹ انگلیس طبق تعالیم بتام به طور کلی به فلسفه فایده‌جویی (Utilitarianism) اعتقاد داشتند. روان‌شناسی اقتصادی در ربع آخر قرن ۱۹ با آثار کارل منگر و پیروان او در مکتب روان‌شناسی اتریش رونق بیشتری یافت. از نظر تمدن این مکتب به اهمیت پدیده‌های ذهنی در اقتصاد توجه ویژه داشت، ولی خیلی انتزاعی باقی ماند و عامل مشاهده و تکامل علم روان‌شناسی جدید را نادیده می‌گرفت. پس از جنگ جهانی دوم روان‌شناسی اقتصادی جدید به طور واقعی تدوین یافت و روابط محکمی

با روان‌شناسی علمی برقرار شد و به تدریج موارد استعمال عملی آن فزونی یافت. (تمدن، ۱۳۹۹، ۳۳-۲۳۲).

به باور تمدن، مکتب روان‌شناسی اتریش به طور کلی بر این عقیده است که تحلیل روان‌شناسی اساس و پایه هرگونه تئوری اقتصادی است. این مکتب چند حکم روان‌شناسی را پایه و اساس تجزیه و تحلیل اقتصادی خود قرار می‌داد:

۱. حکم اول مربوط به فرض انسان کاملاً عقلایی است. فرض می‌شود انسان می‌تواند نفع شخصی خود را با کمال دقت تشخیص دهد، از تمام امکانات موجود آگاه است و راه رسیدن به هدف را می‌داند و در تعقیب هدف خود گام برمی‌دارد. البته آنان تصدیق می‌کردند که این انسان اقتصادی یک حالت حدی است ولی باور داشتند که این فرض چنان به واقعیت نزدیک است که می‌توان آن را با تقریبی دقیق مبنای تئوری و عمل قرار داد (تمدن، ۱۳۹۹، ۲۳۳).

۲. حکم دوم همان فلسفه بتنام است که محرک و انگیزه عمل انسان را مبتنی بر جست‌وجوی لذت و خوشی و احتراز از درد و رنج می‌دانست (تمدن، ۱۳۹۹، ۲۳۴).

تمدن باور داشت که مکتب نهائیون در حقیقت نمونه‌ای از مکتب انتزاعی بود که عامل تجربه را در تحلیل روان‌شناسی خود در نظر نمی‌گرفت. در واکنش به مکتب انتزاعی، مکتب کینز نمونه‌ای از مکاتبی است که از نظر روان‌شناسی اقتصادی، به واقع بینان موسوم شدند. کینز به مشاهده انگیزه‌های روانی با مقیاسی به مراتب وسیع‌تر از پیشینیان خود متوسل شد و نقش این انگیزه‌ها را در مکانیسم اقتصادی نشان داد و این عامل را در فعل و انفعالات قوای اقتصادی وارد و در آن ممزوج کرد (تمدن، ۱۳۹۹، ۲۳۶).

کینز عوامل روان‌شناسی را که در الگوهای اقتصادی دخالت دارند را از نوع تئوری و تجربه، هر دو تشخیص می‌دهد (تمدن، ۱۳۹۹، ۲۳۶). برای نمونه، او قانون اساسی روان‌شناسی خود را چنین بیان می‌کند که به طور متوسط و در اغلب اوقات انسان‌ها وقتی درآمدشان زیاد می‌شود مصرف خود را افزایش می‌دهند، ولی این ازدیاد مصرف کم‌تر از مقدار ازدیاد درآمد است. کینز توجه می‌دهد که این قانون را از دو راه می‌توانیم مدلل نماییم یکی از راه (Apriori) یعنی تئوری و با آگاهی و اطلاع قبلی که از طبیعت انسانی داریم و دیگری از راه (Aposteriori) یعنی با اطلاعات و معلومات جزئی و تفصیلی که از تجربه به‌دست می‌آوریم (تمدن، ۱۳۹۹، ۲۳۷).

به نظر کینز چه در امر تولید و چه در امر مصرف، انگیزه فعالیت اقتصادی عبارت از عنصری است که از لحاظ انرژی روانی دارای تحرک بیشتر هستند، در صورتی که به نظر پیشینیان او عناصر کم تحرک‌تر مایه فعالیت‌های اقتصادی بودند. تمدن در این جا بدون اشاره به مفهوم روحيات حیوانی نزد کینز، بر انگیزه‌ها، ارزش‌ها، احساسات و خوش‌بینی درونی افراد تأکید می‌کند که آنان را به کنش وادار می‌سازد. برای نمونه از نظر اقتصاد کلاسیک شرط اساسی ترقی اقتصادی در زمینه تولید، پس‌انداز بود. در حقیقت طبق این نظر، شخصیت پس‌انداز کننده که غالباً کمتر دینامیک و فعال بود وظیفه نیرو دهنده و نظم‌دهنده فعالیت تولید را به عهده داشت (تمدن، ۱۳۹۹، ۲۳۷). از نگاه تمدن، پس‌انداز کردن نمونه‌ای از دینامیسم و فعالیت کمتر یا عدم کنش است، در برابر سرمایه‌گذاری که نمونه پویایی و فعالیت بیشتر است.

کینز بدین نکته مهم توجه کرد که احتیاط خریداران و کم خرج کردن که جزء صفات غیرفعال به شمار می‌روند، نمی‌توانند عامل تحرک اقتصادی باشند. او به یک حقیقت فراموش شده که با عقل سلیم تطبیق می‌کرد اشاره نمود که "احتیاج درونی ما به فعالیت، محرک حقیقی کسب‌وکار است". بنابر تعریف کینز از روحيات حیوانی، کار کردن بهتر از عدم کنش است. از این رو کینز این احتیاج درونی به فعالیت در امر تولید را به یک خاصیت روان‌شناسی یعنی انگیزه سرمایه‌گذاری نسبت داد. انگیزه سرمایه‌گذاری در تئوری کینز نقش اساسی بازی می‌کند و به ویژه به انتظار درباره بازده سرمایه، مربوط است (تمدن، ۱۳۹۹، ۲۳۸).

تمدن معتقد است نقش اساسی کینز در روان‌شناسی اقتصادی در این است که از مفهوم رفتارهای نیمه‌عقلانی برای توضیح و تشریح تئوری‌های اقتصادی استفاده کرده است. رفتارهای نیمه‌عقلانی ناظر به اعتقاد کینز مبنی بر همراه بودن عقلانیت با عواطف، احساسات، انتظارات و خوش‌بینی‌های خودجوش است. کینز نه با استنتاج از مفاهیم صرفاً تئوریک علمی بلکه با مشاهده دقیق واقعیات به این نتیجه رسید که باید انسان‌های ناقص و اشتباه‌پذیر را در تئوری‌های اقتصادی خود وارد کند (تمدن، ۱۳۹۹، ۲۴۰).

کینز در کتاب تئوری عمومی، میل‌های مختلف نظیر میل به مصرف، میل به پس‌انداز، میل به صادرات و واردات و غیره را که همگی از ماهیت روان‌شناختی برخوردارند، در تئوری مکانیسم اقتصادی خود وارد می‌کند. به علاوه از نظر کینز انسان لزوماً عقلانی نیست

بلکه تحت تأثیر تخیلات و احساسات مختلف قرار می‌گیرد. کینز طرفدار روش تجربی است و هرچند در روان‌شناسی علمی تبحری نداشته ولی مشاهده دقیق باعث شده است که نکات مهم روان‌شناسی را در مکانیسم اقتصادی کشف کند و تأثیر آن را توضیح دهد (تمدن، ۱۳۹۹، ۲۴۱).

با توجه به ایده تمدن درباره روان‌شناسی گرایی در اقتصاد، او در نقد روان‌شناسی گرایی بریتانیا و مکتب اتریش نمی‌تواند بپذیرد که فعالیت‌های اقتصادی همیشه عقلانی باشند، و عاملان همیشه از منافع خود آگاه باشند و همواره حاضر باشند مصممانه در راه منافع خود اقدام کنند. به اعتقاد تمدن آن الگوی روان‌شناسی که وجود این خواص مختلف را در مورد انسان اقتصادی ثابت فرض می‌کند، با مشاهدات تطبیق نمی‌کند. از حیث توجه و مشاهده رفتارهای پیچیده واقعی افراد، دیدگاه تمدن به مکتب روان‌شناسی آلمان نزدیک است. او معتقد است مکتب روان‌شناسی اتریش در عمل قابل استفاده نیست چون فاقد مهم‌ترین پایه هر ساختمان فکری منطقی یعنی یک روش علمی مشاهده جهت شناختن، ارزیابی کردن و مقایسه نمودن احتیاجات و مرتبط ساختن آن با عمل است.

۱.۶ نقد ایده تمدن

تمدن با گرایش به روان‌شناسی تجربی کینز تا حدودی از اصل عقلانیت انتزاعی روان‌شناسی گرایی بریتانیا و مکتب اتریش و نهایی‌گرایان فاصله می‌گیرد. او با پذیرش دیدگاه روان‌شناسی تجربی کینز مبنی بر تأثیر انگیزه‌های درونی، احساسات خودجوش و انتظارات بر رفتار واقعی افراد، در رفتارهای نیمه عقلایی انسان‌ها، با ویکستد و سیچ ویک اشتراک عقیده دارد که فعالیت‌های اقتصادی ضرورتاً همگی عقلانی نیستند.

تمدن با وجود این که اصل عقلانیت انتزاعی را کامل و بسنده نمی‌دید، لیکن با تأکید بر این که علم اقتصاد باید از روان‌شناسی تجربی و به تعبیر او علمی بهره‌مند باشد، ساحت اقتصاد را از روان‌شناسی مبرا نمی‌دانست. به تعبیر ویکستد گرچه علم اقتصاد بر فرض یک انگیزه خاص مانند نفع شخصی یا حداکثر سازی مطلوبیت استوار نیست، اما بدین معنا نمی‌باشد که از روان‌شناسی تهی است. اگر اقتصاد سیاسی علم ثروت است، پس با تلاش‌های انسان به منظور تأمین خواسته‌ها و آرزوها سروکار دارد. (Wicksteed, 1933:766&780 See Udehn, 2001).

ایده روانشناسی اقتصادی تمدن برخلاف رأی پوپر است که تلاش می‌کند با تعریف مفهوم منطق موقعیت، علوم انسانی را از ابتدای بر روانشناسی رها کند. به اعتقاد پوپر براساس منطق موقعیت، با وجود انتزاعی بودن اصل عقلانیت، امکان بررسی صدق و کذب رفتار اقتصادی فرد فراهم می‌شود. نگاه کینز در این باره به پوپر نزدیک بود. کینز آرزو داشت به اصول راهنما و کنش برای انسان‌ها و نه اتم‌ها دست یابد، بدون آن که این اصول در اخلاقیات و روان‌شناسی ریشه داشته باشند. کینز با بازگشت به روان‌شناسی و روحيات حیوانی در سال‌های اخیر، ناکامی تلاش‌های دوره جوانی خود را پذیرفت و به زمانه تن داد (Mini, 1994, 44). در واقع، دو رقیب حاضر در نظریه عمومی یعنی انسانی که روان‌شناسی توده مردم را پیش‌بینی می‌کند و انسانی که سودآوری بلندمدت یک فعالیت اقتصادی را ارزیابی می‌کند، دو شخصیتی هستند که برای تسلط بر اندیشه کینز رقابت می‌کنند (Mini, 1994, 91).

نقد دیگر تمدن به مکتب اتریش و به طور غیرمستقیم به اقتصاد نئوکلاسیک این است که بر روانشناسی علمی استوار نیست. منگر از یک علم اقتصاد نظری مانند اقتصاد کلاسیک دفاع می‌کرد که به کمک انتزاع و قیاس پیش می‌رفت. نخست، انسان اقتصادی عقلایی و خودخواه از موجودات بشری مشاهده پذیر انتزاع گردید. و دوم، بازار شامل روابط مبادله‌ای خالص از جامعه‌ای که در آن نهفته بود، انتزاع شد. تمدن سعی کرد با قراردادن اصطلاح روان‌شناسی علمی یا تجربی در برابر روان‌شناسی انتزاعی برای متمایز کردن مفهوم موردنظر خود درباره عقلانیت از اصل عقلانیت انتزاعی، کمک بگیرد. به اعتقاد او مطالعه علمی روان‌شناسی اقتصادی رفتارهایی از مردم را نشان می‌دهد که در قیاس با اصل عقلانیت انتزاعی، غیرعقلایی به نظر می‌رسند. تمدن از این حیث این رفتارها را نیمه عقلایی معرفی می‌کند. این موضع تمدن به دیدگاه مارشال نزدیک است که کمتر از دیگر اقتصاددانان نئوکلاسیک به درگیر شدن در انتزاع و تجرید تمایل داشت و تأکید می‌کرد که علم اقتصاد با مردان و زنان واقعی به عنوان اعضای جامعه سروکار دارد و نه با انسان اقتصادی انتزاعی که در انزوای پر زرق و برق خود بسر می‌برد (Marshall, 1920:12-23 See Udehn, 2001).

مینی در کتاب خود درباره دیدگاه روانشناختی کینز در نظریه عمومی یادآوری می‌شود که او باور داشت فقدان شناخت ماهیت انسان و نهادها، تئوری اقتصاد کلاسیک را کاملاً به

یک تکنیک با نزاکت تبدیل کرد که تنها اقتصادی را توضیح می‌دهد که مانند ساعت کار می‌کند و عقلانیت کامل را مفروض می‌گیرد؛ یعنی شناختی کامل از آینده و یک روان‌شناسی حسابگر بتنامی. کینز در نظریه عمومی خود معتقد است که مردم یا دست کم بخشی از آنان در انگیزه‌های خود کمتر عقلایی هستند، و آثار اقتصادی او هم این باور را بازتاب می‌دهند (Mini, 1994, 26).

۷. نتیجه‌گیری

تمدن همانند مکتب روان‌شناسی گرایی بریتانیا، مکتب اتریش و نهایی گرایان به ابتدای علم اقتصاد بر روان‌شناسی یا به تعبیری روان‌شناسی اقتصادی باور دارد. با وجود این، هم عقیده با ویکستید، سیچ ویک، مارشال و به ویژه کینز اصل عقلانیت را برای توضیح همه کنش‌های اقتصادی افراد کافی نمی‌داند. به نظر او عقلانیت اقتصادی اصلی انتزاعی و از این رو تئوریک است و برای توضیح رفتار اقتصادی انسان‌ها باید از روان‌شناسی تجربی نیز بهره برد. مطالعه دقیق رفتارهای اقتصادی واقعی افراد آشکار می‌سازد که انسان تنها براساس اصل ساده‌ساز نفع شخصی عمل نمی‌کند و تحت تأثیر عواطف، احساسات و انتظارات نیز قرار دارد و برخی از رفتارهای او به تعبیر تمدن نیمه‌عقلایی است.

نکته دیگر در ایده روان‌شناسی اقتصادی تمدن، دسته‌بندی عوامل انگیزشی اقتصادی انسان به عوامل پارانرژی و با تحرک زیاد و عوامل کمک انرژی یا با تحرک کم است. گرچه تمدن معیاری انتزاعی را به روشنی برای بازشناسی انگیزه‌های پرتحرک از کم‌تحرک به دست نمی‌دهد، لیکن با توجه به تأکید او بر روان‌شناسی تجربی، او تشخیص این امر را به مطالعه دقیق رفتار و کنش عاملان اقتصادی واگذار می‌کند. نظر به تأثیرپذیری روان‌شناسی اقتصادی تمدن از اندیشه جان مینارد کینز، به نظر می‌رسد ایده تحرک‌سنجی انگیزه‌های اقتصادی تمدن ریشه در مفهوم روحیات حیوانی دارد. از نگاه کینز انگیزه‌ها، احساسات، عواطف و خوش‌بینی درونی، انسان را به کاری انجام دادن در برابر حزم و احتیاط عقلانیت اقتصادی- وادار می‌سازند. از این دیدگاه، تمدن سرمایه‌گذاری را انگیزه‌ای پرتحرک و پس‌انداز را انگیزه‌ای کم‌تحرک ارزیابی می‌کند.

کتاب‌نامه

- تمدن جهرمی، محمد حسین (۱۳۹۹) *روش علوم، اقتصاد، حقوق عمومی و فلسفه طبیعت*، تهران، صومعه باقی
- تمدن جهرمی، محمد حسین (۱۴۰۰) *نظری به روان‌شناسی اقتصادی*، تهران، صومعه باقی
- گرجی، ابراهیم، پاداش، حمید (۱۳۹۰) *کینز در مقابل کلاسیک؛ آیا انقلاب کینزی رخ داده است؟* نشریه تحقیقات اقتصادی، پاییز ۱۳۹۰، شماره ۹۶، ۲۰۷ تا ۲۳۶
- طیب نیا، علی؛ متوسلی، محمود؛ مشهدی احمد، محمود (۱۳۹۲) *اقتصاد کینز و اقتصاد نهادگرا؛ قرابت‌های فلسفی، نظری و عملی*، نشریه تحقیقات اقتصادی، بهار ۱۳۹۲، شماره ۱۰۲، ۱۵۹-۱۷۸

- Back house, Roger E. Bradley W. Bateman (2011) *CAPITALIST REVOLUTIONARY JOHN MAYNARD KEYNES*, Cambridge, HARVARD UNIVERSITY PRESS.
- Dilthey, W. (1977) 'Ideas Concerning a Descriptive and Analytic Psychology', pp. 23-120 in *Descriptive Psychology and Historical Understanding*, The Hague: Martinus Nijhoff.
- Dilthey, W. (1989) *Introduction to the Human Sciences, Selected Works*, vol. 1, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Edgeworth, F.Y. (1967) *Mathematical Physics. An Essay on the Application of Mathematics to the Moral Sciences*, New York: Augustus M. Kelley.
- Greaves, B.B. (1996) 'Introduction' (pp. 1-10) to B.B. Greaves (ed.) *Austrian Economics. An Anthology*, Irvington-on-Hudson, NY: Foundation for Economic Education.
- Jevons, W.S. (1970) *The Theory of Political Economy*, Harmondsworth: Penguin.
- Menger, C. (1963) *Problems of Economics and Sociology*, Urbana: University of Illinois Press.
- Marshall, A. (1920) *Principles of Economics*, London: Macmillan.
- Mill, J. (1829) *The Analysis of the Phenomena of the Human Mind*, 2 vols, London: Longmans, 1878.
- Mill, J.S. (1974) *A System of Logic: Ratiocinative and Inductive, Collected Works*, vols VII-VIII, Toronto: University of Toronto Press.
- Mini, Piero V. (1994) *John Maynard Keynes: a study in the psychology of original work*, London, ST. MARTIN'S PRESS, INC.
- Runde, Jochen and Sohei Mizuhara (2003) *The Philosophy of Keynes's Economics; Probability, uncertainty and convention*, London, Routledge
- SKIDELSKY ROBERT (2015) *John Maynard Keynes; THE ESSENTIAL KEYNES*, New York, PENGUIN BOOKS

- Udehn, Lars (2001) *Methodological Individualism; Background, history and meaning*, London and New York, Routledge.
- Wicksteed, P.H. (1970) *The Alphabet of Economic Science*, New York: Augustus M. Kelley.
- Wicksteed, P.H. (1933) *The Common Sense of Political Economy*, London: Routledge & Kegan Paul.
- Wundt, W. (1883) *Logik. Eine Untersuchung der Principien der Erkenntniss*, vol. 2: *Methodenlehre*, Stuttgart: Ferdinand Enke.

